

پیش به سوی هنر آزاد و انقلابی

لئون تروتسکی

بی هیچ اغراقی می‌توان گفت که فرهنگ بشری هیچگاه به اندازه امروز در معرض خطر نابودی نبوده‌است. پیش از این نیز اقوام بدوی مجهز به سلاح ابتدایی وحشی‌ها فرهنگ باستانی (عتیق) را در بخشی از اروپا به نابودی کشاندند. ولی امروزه شاهدیم که تمدن در سراسر جهان بطور همزمان با سرنوشت مشابهی روبرو شده و مورد تهاجم عناصر مترجمی قرار گرفته‌است که این بار به تکنیک مدرن نیز مسلح هستند. منظور ما تنها جنگ جهانی قریب‌الوقوع نیست بلکه در دوران صلح فعلی نیز دانش و هنر در وضعیتی قرار گرفته‌اند که دیگر قابل تحمل نیست.

مکاشفات فلسفی، جامعه‌شناسانه، علمی و یا هنری از آنجائی که فعالیت فردی بوده و نشانگر تبدیل استعداد ذهنی افراد به اشکال عینی است که به غنی شدن فرهنگ می‌انجامد، ثمره تصادفی مطلوب هستند. بدین معنا که «درک» ضرورتی را که کم و بیش دو جانبه (میان فرد و وضعیت جامعه) به نمایش می‌گذارند. نه دانش عمومی (که در پی تفسیر جهان است) می‌تواند بر چنین خلاقیتی چشم بیوشتد و نه پیش انقلابی (که در پی تغییر جهان می‌باید برداشت دقیقی از قانونمندیهای حاکم بر تحولات آن داشته باشد) می‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد. به سخن دقیق‌تر نمی‌توان از کنار شرایطی که خلاقیت افراد در آن شکل می‌گیرد بی‌تفاوت گذشت و نباید از توجه به قانونمندیهای مشخصی که بر خلاقیت افراد حاکم است غفلت نمود.

اما باید پذیرفت که در جهان معاصر شرایطی که خلاقیت افراد را ممکن می‌سازد بیش از پیش مورد تهاجم و تخریب واقع شده‌اند. تنزل سطح آثار هنری بهمراه تنزل شخصیت هنرمندان نیز ریشه در همین مسئله دارد. حکومت هیتلر که دارد آلمان را از وجود هنرمندانی که در آثارشان کمترین نشانی از گرایش به آزادی، هر چند سطحی باشند پاک می‌کند. کسانی را که می‌توانند قلم یا قلم مویی بدست گیرند به سبوت خادمین رژیم درآورده‌است که تنها وظیفه‌شان توجیه نظام و تعریف و تمجید آن است؛ آنها هم با بدترین

اسلوب‌های زیبا شناسانه هنری. در اتحاد شوروی نیز وضعیت مشابهی برقرار است و ارتجاع ترمیدوری به اوج قدرت و سرکوب خود رسیده‌است.

ناگفته پیداست که شعار رایج این روزها یعنی "نه فاشیسم و نه کمونیسم" شعار ما نیست. چرا که این شعار به مذاق فرومایگان محافظه کار و مرعوب شده‌ای خوش می‌آید که هنوز به آنچه از گذشته "دمکراتیک" باقی مانده‌است دو دستی چسبیده‌اند. هنر حقیقی که به تکرار الگوهای پیش ساخته قانع نیست تلاش می‌کند خواسته‌های درونی انسان و همه انسانهای امروزی را به تجلی و دارد، یک چنین هنر حقیقی نمی‌تواند که انقلابی نباشد و نمی‌تواند بازسازی کامل و اساسی جامعه را آماج خود قرار ندهد. اما زمانی در این راه موفق خواهد شد که خلاقیت افراد را از هر قید و بندی رها سازد که ازین راه تمامی بشریت را به اوج قله‌های رفیعی خواهد رسانید که در گذشته تنها شمار اندکی از نوابغ بدان دست یافته‌اند. از سوی دیگر ما بر این باوریم که تنها انقلاب سوسیالیستی است که می‌تواند راه فرهنگی نوین را هموار سازد. اگر ما امروز نسبت به بوروکراسی حاکم بر اتحاد شوروی اندک هبستگی از خود نشان نمی‌دهیم بدین خاطر است که این حکومت از نظر ما نه نماینده کمونیسم که خائن‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن آنست.

رژیم خودکامه شوروی از طریق فعالیت در تشکیلات باصطلاح فرهنگی که در سایر کشورها براه انداخته سایه‌ای از شک و بدگمانی علیه تمامی ارزشهای معنوی در سراسر گیتی فرو افکنده است. سایه‌ای از خون و لجن پراکنی که جمعی در جامعه هنرمند و روشنفکرانما در آن وول می‌خورند، کسانی که نوکرفتنی را حرفه خود ساخته‌اند، فریبکاری را راه و رسم خود قرار داده‌اند و پرده پوشی بر جنایات را طریقی برای ادامه خوشی و تفتن خود یافته‌اند. هنر رسمی دوران استالین بازتاب تلاش این چنین افرادی است برای برحق جلوه دادن چهره مزدورشان، آنها هم با هیاهویی که تاکنون در تاریخ سابقه نداشته است.

نفرت و انزجاری را که این سلب اصول هنری که در نظامات برده داری تیز سابقه نداشته در عالم هنرمندان برانگیخته است باید تا حد محکومیت قاطع و آشنستی - ناپذیر آن ارتقا بخشید. اپوزیسیون نویسندگان و هنرمندان در زمره نیروهایی است که می‌توانند در رسوا کردن و سرنگونی چنین رژیمهایی فعالانه شرکت کنند. رژیمهایی که نه تنها حق پولتاریا برای مبارزه در راه جهانی بهتر را زیر پا می‌گذارند که هر نیت پاکی را از میان برمی‌دارند و در

این راه حتی به حرمت و شرافت انسانی نیز رحم نمی‌کنند.

انقلاب کمونیستی پروایی از هنر ندارد چرا که به خوبی می‌داند نقش هنرمند در جامعه رو بزوال سرمایه داری را تقابل میان فرد و اشکال اجتماعی که با وی به ستیزه برخاسته‌اند معین می‌کند. این حقیقت به تنهایی کافیت تا هنرمند را در صورت آگاهی بدان در زمره مدافعان انقلابیون قرار دهد. در اینجا آن چنانکه روانکاوان دریافته‌اند فرایند تصعید به جریان درمی‌آید و سعی می‌کند که پیوندهای گسسته را میان "من" و عناصری از محیط خارجی که به طرد آنها کوشیده است ترمیم نماید. این ترمیم به سود "ایده آل شخصی" (۱) پایان می‌پذیرد. این "ایده آل شخصی" است که تمام نیروهای درونی را که متعلق به "او" است بر علیه واقعیت تحمل ناپذیر موجود بسیج می‌کند. و این "او" همانی است که در میان همه انسانها مشترک بوده و دائماً در حال شکوفایی و توسعه است. کافیت نیازی که روح شخص به آزاد شدن دارد در مجرای طبیعی خود بیافتد تا به جریان عظیمی که از زمانهای پیش از تاریخ موجودیت و ضرورت داشته است پیوندد و با آنها یکی شود. این جریان عظیم عبارتست از رها سازی کل انسان‌هاست. بی‌فایده نخواهد بود اگر در اینجا برداشت مارکس جوان از فعالیت نویسندگان را یادآور شویم. او تذکر می‌داد که "نویسنده طبیعتاً برای ادامه زندگی و کارش باید به کسب معاش بپردازد. اما تحت هیچ شرایطی نباید برای کسب معاش و پول درآوردن ادامه زندگی دهد و بسا بنویسد... نویسنده به هیچ روی کار نویسندگی را وسیله نمی‌پندارد. این کار برای او نفس هدف است. اگر هم بدیده وسیله در آن بنگرد وسیله‌ای خواهد بود برای او و دیگران که در صورت لزوم خود را فدا کنند تا به هنر و کارش هستی ببخشند. شرط اول آزادی مطبوعات غیر تجاری بودن آن است." (مجموعه آثار مارکس جلد اول ص. ۷۰) این سخن بیش

۱- در اینجا نویسنده گوشه چشمی دارد به نظام فکری فروید در روانکاری که بر پایه تثلیث یعنی سه گانه معروف اید (او)، اگو (من) و سوپر اگو (من برتر) استوار است. با برداشتی عینی و بدور از اسطوره‌سازی‌های رایج او همان غریزه شخصی است که در برخورد با جهان خارج که نمود خود را در من برتر می‌یابد به شخصیت فرد معینی من (اگو) دگرگون می‌شود. فرایند تصعید نیز به آزاد شدن و گشودن یکباره عقده‌های روانی همچون بخار شدن جسم جامد (نفثالین) می‌گردد. - مترجم

از همه علیه کسانی است که فعالیت روشنفکران را در راستای اهدافی که با خود آن فعالیت در تناقض است مورد محدودیت قرار می‌دهند و به بهانه مصالح دولت برای هنر تعیین تکلیف می‌کنند و برای آن مایه و مضمون می‌تراشند. حال آنکه انتخاب آزادانه مایه و مضمون اثر هنری و رهایی از هر قید و بندی در انتخاب مصالحی که هنرمند بکار می‌گیرد حقوق سلب نشدنی هنرمند بشمار می‌آیند. برای آفرینش هنری ضرورت حیاتی دارد که تصورات هنرمند از هر قید و بندی آزاد باشد و به هیچ عذر و بهانه‌ای خود را محدود و مقید نسازد. بدینوسیله ما مخالفت خود را با همه کسانی که چه در حال حاضر و چه در آینده ما را به پذیرش اصل تعبد هنر به نظام فرا می‌خوانند اعلام می‌داریم چرا که آنرا اساساً در تناقض با طبیعت و ذات هنر ارزیابی می‌کنیم و باین ترتیب یکبار دیگر پای بندی راسخ خود را به اصل "آزادی کامل برای هنر" به زبان می‌آوریم.

ما حق طبیعی دولت انقلابی میدانیم که در برابر تهاجم ضد انقلاب بورژوازی به دفاع از خود برخیزد حتی اگر بورژوازی با پرچم دانش و هنر به میدان آمده باشد. اما میان این اقدامات موقت دولت انقلابی در دفاع از خود که از روی ناچاری صورت می‌گیرد با برقراری سلطه دولت بر امر آفرینش هنری از زمین تا آسمان فرق هست. اگر انقلاب برای توسعه نیروهای مادی تولید ناگزیر از برپایی رژیم سوسیالیستی با کنترل مرکزیت، از همان آغاز باید در پی ایجاد رژیم آناارشیستی برای آفرینش هنری برآید. نباید به سلطه جویی، دیکته کردن اوامر و هیچگونه صدور امریه از بالا اجازه ظهور داد! محققین و هنرمندان تنها بر پایه همکاریهای رفیقانه و دور از هرگونه تحمیل عقاید است که قادر خواهند بود به وظایف خود عمل کنند و در این صورت به دستاوردهایی نایل خواهند آمد که در طول تاریخ سابقه نداشته است.

از آنچه گفته شد به روشنی پیداست که ما با دفاع از آزادی اندیشه به هیچ روی در پی توجیه بیطرفی سیاسی نیستیم و برای لحظه‌ای هم که شده اندیشه احیا هنر به اصطلاح "تاب" را در سر نمی‌پرورانیم، هنری که همواره در خدمت مقاصد ارتجاعی بوده و هست. هرگز ما مقامی که ما برای هنر در مقدرات جامعه قائل هستیم پرارزش تر از آنست که بتوان منکر شد. برعکس اعتقاد داریم که تنها وظیفه والای هنر در روزگار ما عبارت از شرکت فعال و آگاهانه در تهیه مقدمات انقلاب است. اما هنرمند تنها زمانی می‌تواند به نبرد رهایی بخش یاری رساند که ذهن وی مضمون اجتماعی چنین نبردی را کاملاً هضم کرده باشد و معنا و واقعیت جاری آنرا با رنگ و بوی خود عمیقاً حس کند

و دنیای درونی خود در هنرش را بطور آزادانه تجسم نماید.

در حال حاضر که سرمایه‌داری را در هر دو شکل دمکراتیک و فاشیستی آن احتضار مرگ فرا گرفته است، هنرمند خود را در موقعیتی می‌یابد که در صورت ادامه حرفه‌اش قادر به ادامه زندگی نخواهد بود. همه راه‌های ارتباطی او را آوار ناشی از فرو پاشی سرمایه‌داری مسدود کرده است. در چنین وضعیتی طبیعی است اگر به سازمانهای استالینی رو کند که به او امکان می‌دهند تا از این انزوا بدرآید. اما اگر او بخواهد از فساد کامل اخلاقی پرکنار بماند نمی‌تواند زیاد در آنجا دوام بیاورد، چرا که نه تنها در آنجا قادر به رساندن پیامش به دوستداران و خوانندگانش نخواهد بود، بلکه در قبال مزایای مادی اندکی که این تشکیلات در اختیار او می‌گذارند او را وادار می‌کند تا به هرگونه پستی و دنائتی تن در دهد. او باید دریابد که بجای دیگری تعلق دارد. جای او در میان کسانی نیست که به امر انقلاب و انسانیت، هر دو خیانت کرده‌اند، جای او در میان کسانیست که با عزمی تزلزل ناپذیر به انقلاب وفادار مانده‌اند یعنی تنها کسانی که قادرند انقلاب را به ثمر برسانند و از این راه به بیان آزادانه همه اشکال نیوخ انسانی جامه عمل بپوشانند.

هدف از این فراخوان یافتن زمینه‌ای مشترک است که بر پایه آن همه نویسندگان و هنرمندان انقلابی دگرباره متحد شده و با هنر خویش هر چه بهتر به امر انقلاب یاری رسانند و در عین حال به دفاع از آزادی هنر خویش در برابر غاصبان انقلاب بپاخیزند. ما باور داریم که این زمینه مشترک هر جریان هنری، فلسفی و سیاسی را با هر گرایشی در بر می‌گیرد. در این راه و زمینه مشترک مارکسیستها دست در دست آنارشیستها می‌توانند گام بردارند که بدینسان هر دو حزب از شر روحیه پلیسی ارتجاع رهایی خواهند یافت، حال این روحیه چه از سوی ژوزف استالین ترقیب شود و یا از سوی مرید دست به سینه وی که جناب گارسیا اولیور^(۹) باشد.

نیک آگاهی که هزاران هزار اندیشمند و هنرمند پراکنده در سطح جهان وجود دارند که جنجال و هیاهوی سازمان یافته دروغگویان و اغفال‌گران صدایشان را در گلو خفه کرده است. صدها نشریه ریز و درشت هستند که می‌کوشند تا نیروهای جوان خلاق را گردهم آورند، آنهایی که نه در پی کسب مزایای بیشتر که به دنبال یافتن راه‌های ارتباط تازه هستند. و این در حالیست که هر گرایش پیشرویی در هنر از سوی فاشیسم مهر "انحراف" می‌خورد و نابود می‌شود و آفرینش آزاد هنری از سوی استالینیستها "فاشیستی"

قلمداد می‌شود. هنر مستقل انقلابی باید همه نیروهای خود را برای نبرد علیه این اختناق و سرکوب ارتجاعی متحد کند و حق موجودیت خود را با بانگ رسا بگوش همگان برساند. دستیابی به چنین اتحادی نخستین هدف "فدراسیون بین‌المللی هنر مستقل و انقلابی" بشمار می‌آید که در حال حاضر ما تشکیل آنرا ضرور میدانیم.

ما به هیچ روی قصد تحمیل هیچیک از اندیشه‌های ارائه شده در این بیانیه را نداریم چرا که خود آنرا صرفاً قدم اولی میدانیم در راستای جدید. از همه دوستداران و حامیان هنر نیز که به ضرورت چنین فراخوانی باور دارند می‌خواهیم که نظراتشان را به زبان خودشان بیان کنند. فراخوان ما همه سازمانهای انتشاراتی چپ را نیز مورد خطاب خود قرار می‌دهد که خواستار مشارکت در تشکیل فدراسیون بین‌المللی مزبور و تبادل نظر درباره وظایف و شیوه فعالیت آن هستند.

به محض آنکه ارتباط اولیه در سطح بین‌المللی از طریق مطبوعات و مکاتبات برقرار گردید، به سازماندهی کنگره‌های کوچک‌تر در کشورهای مختلف و در سطوح محلی خواهیم پرداخت. گام نهایی عبارت از برگزاری مجمع عمومی کنگره جهانی خواهد بود که تأسیس فدراسیون بین‌المللی مزبور را بطور رسمی اعلام خواهد کرد.

اهداف ما عبارت‌اند از:

استقلال هنر برای انقلاب.

انقلاب برای رهایی کامل هنر.

ترجمه رامین جوان

